

سیر تحول فکری نظامی در ساقی‌نامه

رضا حیدری نوری*

عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد ساوه و دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی،
دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

احمد خاتمی**

استاد زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانش‌گاه شهید بهشتی، ایران
تاریخ دریافت: 1391/4/21 - تاریخ پذیرش: 1391/6/2

چکیده

ساقی‌نامه یکی از دل‌انگیزترین انواع شعر فارسی است که برای بیان حقایق و مضامینی متنوع بکار می‌رود. حکیم نظامی ساقی‌نامه‌هایی دارد که بیش‌تر به موضوعاتی پیرامون مسائل عرفانی، اخلاقی و عشقی اختصاص دارد. او در ساقی‌نامه‌های خود، موضوعات را متفاوت مطرح نموده است، و آن ناشی از عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ... و پختگی علمی و سنی اوست. گاهی با بیان مفاهیم عارفانه، مخاطب خویش را به آسمان می‌برد، گاهی او را در بوستان عشق رها و گاهی به دنیای پاک و بی‌آلایش زهد و پارسایی، دعوت می‌کند. دو ساقی‌نامه مورد بحث این نوشتار در دو منظومه لیلی و مجنون و شرفنامه نظامی آمده است و نگارنده کوشیده است در این دو منظومه به تحلیل اندیشه و تبیین دیدگاه او در حوزه مسائل مذکور اهتمام کند.

کلید واژه‌ها:

ساقی، می، جام، غم، روشنی، بی‌هوشی، روح، شادی، کی خسرو، جم.

* r.heydarinoori@yahoo.com

** a-khatami@sbu.ac.ir

مقدمه

نظامی و جای‌گاه شاعری او

یکی از درخشان‌ترین ستارگان آسمان شعر و ادب پارسی «الیاس بن یوسف بن زکی بن موید، مکتبی به ابومحمد و ملقب به نظامی است که در سال‌های 533-544 هـ.ق، در گنجه دیده به جهان گشود و وفاتش در همان‌جا مقارن سال‌های 576-614 هـ.ق بوده است.» (منصور ثروت، 1378، صص 32-33)

«مادرش «رئیسه کرد» و پدرش «یوسف بن زکی» نام داشته‌اند و دائیش با عنوان «خواجه» شناخته آمده است. بنظر می‌رسد که «حداقل از اشراف و بزرگان قبیله کرد بوده باشند.» (همان، ص 33)

«با آن‌که سه همسر برگزیده است، ظاهراً بیش از یک فرزند نداشته است، که نام او محمد بوده و در آثارش از او یاد می‌کند.» (همان، ص 34)

«عمرش، مقارن با تضعیف حکومت مرکزی سلجوقیان و آغاز نبرد قدرت میان بسیاری از سلسله‌های کوچک و بزرگ امیران و اتابکان، در سراسر سرزمین بزرگ ایران بود.» (همان، ص 37)

برخی، نظامی را «معروف‌ترین داستان‌سرای بزمی و عشقی ایران» (زین‌العابدین مؤتمن، ص 108) نامیده‌اند و برخی دیگر «مخترع راستین آیین قصه‌سرایی در شعر فارسی» خوانده‌اند (عبدالحسین زرین‌کوب، پیر گنجه 1383، ص 245) و گروهی معتقدند که او «بجای آن‌که قصه را در قلمرو تاریخ نگه‌دارد، تاریخ را به دنیای قصه‌ها کشانده است.» (همان، ص 247)

برخی از صاحب‌نظران، او را مانند شکسپیر می‌دانند، که «در معیار جهانی قابل ملاحظه است و بطور کلی به لحاظ - شعر، من حیث هو شعر - (با توجه به حجم کار و مضامین داستان‌سرایی) - کسی به گرد او نرسیده است.» (سیروس شمیسا، 1376، ص 161)

«او استاد مسلم شعر فارسی است که با ایجاد یا تکمیل سبکی خاص، تنها شاعری است که تا پایان قرن ششم، شعر تمثیلی را به حد اعلای تکامل رسانده است.» (ذبیح‌الله صفا، 1387، ج 1، ص 487)

و برخی «او را از ارکان شعر پارسی شمرده‌اند.» (همان، 482)

«او شاعریست که در کار قصه‌سرایی خویش، جز شاهنامه حکیم طوس و ویس و رامین فخر گرگانی، به هیچ اثری دیگر مدیون نیست و تقلید شاعران بعد از او، غالباً جز

تصویر باغچه‌های رنگین از گل‌های کاغذی، در مقابل باغچه‌ای خرم و شاداب و آکنده از گل‌های رنگارنگ سرشار از روح و حیات، عرضه نمی‌کند.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، 1383، ص 245)

«نظامی از گویندگان گذشته بیشتر به فردوسی و تا اندازه‌ای به سنایی نظر داشته است.» (همان، سیری در شعر فارسی، 1384، ص 63)

برخی محققان، او را عارف و صوفی دانسته‌اند «اما او از هیچ مرشدی یاد نکرده است و توجه به نگرش فلسفی‌وار او به جهان هستی و اندیشه حکیم‌وار او نسبت به آفرینش و رابطه انسان و آفریدگار، بیشتر چهره او را حکیم می‌نماید تا صوفی.» (منصور ثروت، 1387، ص 38)

«او شاعری مسلمان و از نظر اصول، متمایل به نظام فکری و اعتقادی اشعریان است.» (همان، ص 37)

«نیروی تخیل او در تصویر صحنه‌ها، استخدام واژگان و ترکیبات زیبا، آوردن تشبیهات و استعارات قوی، ایجاز در کلام و تسلط بر واژگان، ابداع و اختراع معانی و مضامین نو، توصیف طبیعت و اشخاص و احوال، پای‌بندی به عفت قلم، نزاکت کلام، گریز از دربار و زندگی اشرافی، روانی سخن و محبوب بودن او، از ویژگی‌های کم‌نظیر نظامی است.» (همان، ص 47)

«نظامی، با آن همه تقلید که از منثوی‌های او کرده‌اند، چهره‌اش هیچ‌گاه مخدوش نشده و صدایش هنوز ممتاز و کاملاً مشخص است و خلاصه این‌که، شعر او با شعر احدی از مقلدانش، اشتباه نمی‌شود.» (سیروس شمیسا، صص 160-161)

آثار نظامی و اهمیت و جای‌گاه آن‌ها

«نظامی علاوه بر پنج گنج، دارای قصاید متعدد بوده که به پیروی از سنایی آورده است. او نیز غزل‌های بسیاری داشته، که بقول دولت‌شاه، به 20/000 بیت می‌رسد و بعدها پراکنده شده و قسمتی از آن‌ها در دست است.» (ذبیح‌الله صفا، ج 1، 1387، ص 489)

پنج گنج او، که شامل علوم مختلف، مانند نجوم، کیمیا، رمل، اسطرلاب، فلسفه، کلام و مقولات، عشق، تربیت، معرفت، عفت، پرهیزکاری، احسان، وفاداری، عدالت و... است عبارت است از:

1. مخزن الاسرار

مثنوی تعلیمی به سبک سنایی در بحر سریع شامل 2260 بیت است که «از حیث ماده، به حدیقه سنایی می‌ماند و از حیث عزوبت و طراوت لفظ، غالباً بر آن برتری دارد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، سیری در شعر فارسی، 1384، ص 64)

«این مثنوی به نام بهرام‌شاه بن داود پادشاه ارزنگان سروده شده - سال 570 هـ.ق - و مشتمل بر مواعظ و حکم و 20 مقاله است.» (ذبیح‌الله صفا، ج 1، ص 484) «مخزن الاسرار، تفصیل دقیق و مبهم خلوت‌های مرتاضانه و توصیف ریاضت‌ها و عزلت‌گزینی او در حرم دل بود، که آن را الهام دل می‌نامند.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، 1383، صص 38-39)

«این مثنوی، حاصل دوران جوانی و سال‌های قبل از 40 سالگی اوست، که ریاضت‌های روحانی و اشتغال به حکمت رایج عصر، او را با مقالات نو افلاطونی و اشراقی و نظر هم‌عصرانش، سهروردی و فخررازی، که حاصل میراث حکمت یونانی و پهلوی بود، آشنا کرد.» (همان، صص 67-68) و او شاعری است که «نشانه‌های حکمت یونانی و پهلوی در جای جای کلامش پیداست و گفتارش رنگ بلاغت منبری دارد. او پای‌بندی به قیود شرع را بر خود الزام می‌کند.» (همان، صص 68-70)

2- خسرو و شیرین

«این مثنوی عاشقانه، شامل 6500 بیت در بحر هزج مسدس است، که در ردیف مثنوی‌های غنایی قرار دارد و با نتایج اخلاقی و آموزنده همراه است و در سال 576 هـ.ق، پایان یافته است.» (منصور ثروت، 1387، ص 52)

نظامی، خسرو و شیرین را به نام اتابک شمس‌الدین ابوجعفر محمد ایلدگز ملقب به جهان‌پهلوان سروده است. در این منظومه، داستان عشق خسرو و شیرین که سابقه‌ای در شاهنامه فردوسی داشته، ب‌نظم درمی‌آید و دو طرف این عشق پرشور و هیجان، دارای شکوه و حشمت و بارگاه با عظمت شاهانه بوده‌اند. عشقی که سراسر، کام‌جویی و عیش و بزم است و وجود واسطه‌هایی میان عاشق و معشوق، داستان‌های فرعی، شخصیت‌هایی مانند مریم، شکر اصفهانی و فرهاد، در این منظومه، به تنوع داستان می‌افزاید.

گفت‌وگوهای جذاب باربد و نکیسا، شتاب خسرو در کام‌جویی و واکنش‌های شیرین، تصاویر نظامی از ماجرای شیرین در چشمه، گفت‌وگوی شیرین و فرهاد و

گفت‌وگوی خسرو و فرهاد، از زیباترین صحنه‌های این منظومه بی‌بدیل است. ضمن این‌که نظامی، در سراسر داستان، به نصیحت‌های اخلاقی و رعایت عفت و عدالت می‌پردازد. وجود اشعاری در توحید، نعت پیامبر، معراج و اندرزهای حکیمانه، این منظومه عاشقانه را، به سمت و سوی تعلیم و آموزش عشقی روحانی، سوق می‌دهد.

«در دنیای خسرو و شیرین، انسان خود را تسلیم شادخواری و عشرت‌جویی می‌کند و دغدغه شایست و ناشایست ندارد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، 1383، ص 73) و «خسرو و شیرین، به خاطر عشق، از حشمت خسروانه و اورنگ فرمان‌روایی صرف‌نظر می‌کنند.» (همان، ص 74) «چهره شیرین بر سراسر داستان اشراف دارد.» (همان، ص 93) «در حالی‌که در نقل فردوسی تفوق خسرو بر شیرین در سراسر داستان پیداست.» (همان، ص 99) و «به همان اندازه که خسرو در کام‌جویی شتاب دارد، شیرین از هوس‌بازی خسرو، نگران است.» (همان، ص 103) «شیرین برغم برتری مادی خسرو، او را تحت‌الشعاع جلال معنوی و اخلاقی خود قرار می‌دهد.» (همان، ص 107) «و پیروزی نهایی او بر خسرو، که به قول کابین تن در داد، پیروزی بردباری و شکیبایی بر خودکامگی و هوس‌بازی است.» (همان، ص 108)

«نظامی از داستان خسرو و شیرین به بیان عشق‌های آن دو پرداخت که فردوسی بدان توجه نورزیده بود.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، 1384، ص 65) «برخی از جزئیات روایت نظامی قابل تأیید تاریخ نیست» (همان، ص 98) و در سرانجام این داستان، پس از کشته شدن خسرو بدست پسرش شیرویه، شیرین با شکافتن پلوی خویش با خنجر، (به نقل از نظامی) و یا مکیدن زهر کشنده از انگشتری خود، (به نقل فردوسی)، در کنار همسر محبوبش جان داد و هوسنامه را به وفانامه تبدیل کرد و سرنوشت عاشق و معشوق را، در عفت و حرمت عاشقانه پایان داد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، 1383، صص 107-108)

3. لیلی و مجنون

«مثنوی عاشقانه لیلی و مجنون، شامل 4720 بیت در بحر هزج مسدس سروده شده و بنابه دست‌خط ابوالمظفر اخستان بن منوچهر، پادشاه شروان، در حالی سروده شد که نظامی با غم اندوه‌بار مرگ پدر، مادر، همسر و دایی خود دست به گریبان بود و انگیزه شاه شروان در تشویق نظامی به نظم این داستان، علاقه شاه به حکایات عربی بود که در آن زمان معروف‌ترین قصه‌ها بشمار می‌آمد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، 1383، ص 114) نظامی این منظومه را در 4 ماه به نظم کشید، در حالی‌که در 50

سالگی عمرش بسر می‌برد.

داستان عشق دو دل‌داده، در مکتب آغاز می‌شود و قیس عامری (مجنون)، پسری است که پدرش او را به تضرع و دعا از خدا خواسته. او پس از شیفتگی به لیلی، مکتب را رها می‌کند و در کوی و برزن، عشق خود را اظهار می‌نماید و خواستگاری او از لیلی با مخالفت مواجه می‌شود. نصیحت‌های پدر و مادر و سفر به کعبه، سودی نمی‌بخشد و مجنون بیابان‌گرد را به انس و الفت با وحوش و حیوانات می‌کشاند. دخالت نوفل نیز بی‌فایده می‌ماند و لیلی با ابن سلام ازدواج می‌کند، اما به عشق مجنون وفادار می‌ماند. با مرگ پدر و مادر مجنون، درد و داغ آن عاشق پاک‌باز، مضاعف می‌شود و در پاییزی غم‌انگیز لیلی در اثر بیماری از دنیا می‌رود و مجنون بر سر مزار او می‌آید و از غصه جان می‌دهد و استخوان‌هایش را در کنار لیلی بخاک می‌سپارند و «عشق دو دل‌دادهٔ جان پیوند که قربانی سنت‌ها و آداب جابرانه جامعه خویش می‌شوند به سرانجام می‌رسد.» (همان، ص 122)

«لیلی و مجنون در میان عاشقانی که آیین حبّ عذری آن‌ها را به محنت و فراق بی‌سرانجام محکوم نموده بود، اندک‌اندک نماینده واقعی این‌گونه عشق نامرادی شدند و عشق آن‌ها، تصویر خشونت حیات بدوی و شقاوت بادیه بود.» (همان، ص 114)

«وجود حکایات فرعی و تمثیلی، که تعلیم و تلفیق اندیشه‌های اخلاقی است، داستان را از یک‌نواختی خارج می‌کند.» (همان، ص 130)

«اصل داستان عربی است و با تصرفاتی که نظامی در آن داشته، به زیباترین داستان در ادب غنایی، تبدیل شده است.» (منصور ثروت، 1387، ص 53)

نظامی که قبل از این منظومه، در داستان خسرو و شیرین، به نظم قصه‌ای پرداخت که میدان وسیع و باشکوه قصر و بارگاه خسرو و شاه‌زاده‌ای مانند شیرین، برایش مجال هرگونه توصیف محافل بزمی و عاشقانه را مهیا کرده بود، حکایت عشق لیلی و مجنون در بیابان تفته و صحرای خشک و وحوش مانند آهو و زاغ و گور وحشی، و نیز در شرایط فرهنگ متعصبانه بی‌انعطاف عربی، عرصه را برای نظامی تنگ کرده بود، «اما مهارت استادانه او، آن‌را به زیباترین داستان در ادب غنایی تبدیل کرد.» (همان، ص 53)

«در این عشق معصومانه در محیط یک‌رنگ مکتب، که مقاومت در برابر خشونت و لجاج رسوم زمانه بود... قصه لیلی و مجنون، به مثابه یک عبرت‌نامه، لوح مشقی برای تصویر ضعف و عجز انسان در برابر سرنوشت است، که دعای پدر که با تضرع از خدا پسر می‌خواهد (عسی ان تحبوا شیئاً و هو شرّ لکم (بقره 213)) است و سلطه هول‌انگیز و مقاومت‌ناپذیر سرنوشت را بر قصه حاکم می‌کند.» (همان، ص 124)

4. هفت پیکر

«منظومه خیال‌انگیز هفت گنبد، دارای 5136 بیت است که در بحر خفیف سروده شده و از جهت وزن و از حیث طرز شروع و هم‌چنین از لحاظ شباهت در بعضی معانی، از تأثیر حدیقه سنایی خالی نیست.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنجه، 1384، ص 64)

این منظومه، مانند سایر منظومه‌های نظامی، با یاد خدا و نعت پیامبر آغاز شده و به حکایت داستان بهرام گور اختصاص دارد و به شیوه تربیت او، بر تخت نشستن، ماجرای کنیزک، جنگ با خاقان چین، خواستگاری دختران پادشاهان هفت اقلیم، توصیف بزم‌های بهرام، حکایت‌های هفت دختر در هفت گنبد، دادودهش بهرام، فرجام کار او و ناپدید شدنش در غار، پرداخته است.

«نظامی پس از بازگشت از محیط اندوه‌بار و خشک و بی‌روح عرب (قصه لیلی و مجنون)، به دنیای شاد و خرم و پرتحرک ایران باستان بازگشت و هفت پیکر، خیال‌انگیزترین و پررنگ و نگارترین منظومه» (همان، ص 144) خود را سرود.

«بهرام، قهرمان این منظومه، پادشاه تمام عیار دنیای قبل از اسلام بود که عدالت را با تدبیر توأم کرد و عشق به زن و شکار و بیان او، رنگ حیات عربی دارد و موبدان و بزرگان، به او با خلق و خوی بدوی و عربی نگریستند.» (همان، ص 146)

نظامی در آن منظومه نیز، از اندرزهای اخلاقی و تعلیمی، غفلت نورزیده و با تصویر صحنه‌های دادودهش بهرام و گوش فرادادن به تظلم‌های مردم، توقف‌گاه‌هایی را برای بیان نکات اخلاقی و وجدانی ایجاد کرده و سرانجام، بهرام را در سنین پیری، به توبه وادار نموده و به این ترتیب، در مسیر حرکت به سوی مدینه فاضله خویش پیش رفته است.

«قلمرو قصه‌های هفت پیکر، دنیای ماورای واقعیت است... قصه‌هایی از سرنوشت‌های بی‌همانند و غالباً رویایی، که در صحبت این هفت پیکر دل‌ربا، غیر از هوس و کام‌جویی عاری از عشق و درد و تجمل پرستی و جلال و شکوه ظاهری، چیزی یافت نمی‌شود.» (همان، صص 146-154)

«تصاویر خیال‌انگیز و رویاآمیز، آن‌چنان تناسب و تعالی بی‌مانند دارد که این منظومه را تا حد یک شاه‌کار هنری، تعالی می‌بخشد و بعضی محققان آن‌را از حیث دقت در تصویرپردازی و هم از جهت هماهنگی میان لفظ و معنی، حتی در مقیاس ادبیات جهانی نیز قابل مقایسه دانسته‌اند.» (همان، ص 164)

«منظومه روی هم رفته، نمونه هنر آموزنده و سازنده و احیاناً اخلاقی است و

استغراق شاعر در عالم رویایی و لطف بیانش در این صحنه‌ها، گه‌گاه، خود او را بشدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تصویرهای رنگ و جدان باطنی - شهود و اشراق - می‌بخشد.» (همان، ص 167)

5. اسکندرنامه

«این مثنوی شامل دوبخش می‌شود: شرفنامه (6800 بیت) که به سال 597 هـ.ق، پایان رسید و اقبال‌نامه که (6800 بیت) و به سال 599 هـ.ق، اتمام یافته است.» (بهرروز ثروت، 1378، ص 54)

«نظامی، مثنوی شرفنامه را در بحر متقارب سروده و به اتابک اعظم ملک نصره‌الدین ابوبکر سلجوقی و مثنوی اقبال‌نامه را نیز، در همان بحر، به نظم درآورده و به ملک عزالدین مسعودین ارسلان سلجوقی تقدیم کرده است.» (همان، صص 50-51)

مثنوی اسکندرنامه، آخرین اثر منظوم نظامی است، که محتوای آن، علاوه بر نیایش پروردگار و نعت پیامبر اکرم، شامل یاد گذشتگان، ستایش ممدوح، داستان اسکندر از آغاز، پیکارهای اسکندر و جهان‌گشایی او، جست‌وجوی آب حیات، بزم‌های اسکندر، خلوت‌های او با هفت حکیم و گفتار آن‌ها، رسیدن اسکندر به پیامبری، بازگشت اسکندر به روم، انجامش روزگار حکیمان و انجامش روزگار نظامی و پایان اقبال‌نامه است.

«فرودسی در مورد اسکندر به اجمال بسنده کرده بود، ولی نظامی به تفضیل گرایید.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنجه، 43، ص 65)

«شرفنامه، اسکندر را به عنوان قهرمان پیروز، جهان‌گشا و با عظمت، تصویر می‌کند و اقبال‌نامه، از اسکندر تصویری نظیر حکیم و پیامبر می‌سازد.» (بهرروز ثروت، 1383، ص 169)

«او دیگر، نه اسکندر مقدونی تاریخ، بلکه ترکیبی از او با یک حاکم حکیم افلاطونی و یک ذوالقرنین قرآنی است، تا دست‌آویزی برای عنوان سفرهای او، برای نشر آیین الاهی باشد.» (همان، صص 191-192)

«نظامی دنبال یک تاریخ واقعی نمی‌گشته است و مجرد نقل یک داستان رزمی و بزمی را در نظر داشته است و از روایات گوناگون یهودی، نصرانی و پهلوی، باقتضای مقام ضرورت، انتخاب کرده است.» (همان، ص 173)

نظامی در بخش شرفنامه، علاوه بر نقل جهان‌گشایی اسکندر، ساقی‌نامه خود را در آغاز داستان‌های اول و ذیل (در حسب حال و انجام روزگار) سروده و مغنی‌نامه را در

منظومه اقبال‌نامه، بنظم آورده است، که هر کدام، بصورت دوبیتی آورده شده و اولین بار توسط ملاعبدالنبی فخرالزمانی در کنار هم جمع شده و بصورت ساقی‌نامه‌ای منظم درآمده است.

نظامی در پایان اقبال‌نامه قهرمان داستان خود (اسکندر) را، به مدینه فاضله (شهر نیکان) می‌رساند و به این ترتیب در شخصیت اسکندر، «رمزی از وحدت میان حکیم و حاکم و میان نبوت و حکومت را تصویر می‌نماید.» (همان، ص 170) «و شاعر گنجه هم بعد از سال‌ها سیر و تأمل در آفاق اندیشه و هنر، سرانجام مطلوب خود را، که یک مدینه فاضله عاری از جهل و نقص و فساد بود، در پایان اقبال‌نامه - بعد از سی سال داستان‌سرایی - قابل‌تصویر یافت.» (همان، ص 200)

تعریف ساقی‌نامه و سیرتاریخی آن

«در میان انواع شعر فارسی، ساقی‌نامه، یکی از انواع شعر غنایی است که معمولاً به قالب مثنوی و بحر متقارب است که شاعر، ساقی و مغنی را مورد خطاب قرار می‌دهد و از آن‌ها می‌خواهد که باده‌ای در کار کنند و سرودی ساز دهند و خواننده را به اغتمام فرصت و دریافت دم، اندرز می‌دهد.» (سیروس شمیسا، 1376، ص 259)

در فرهنگ لغت معین و لغت‌نامه ده‌خدا نیز، آن‌را نوعی مثنوی در بحر متقارب دانسته‌اند. اما برخی، از ساقی‌نامه، تعریفی دیگر دارند: «یک نوع ساقی‌نامه، به بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف و نوع دیگر آن بصورت ترکیب بند و ترجیع بند است و جولان‌گاهی برای اظهار عواطف شاعرانه، در ناپایداری دنیا، بیهودگی جهان هستی، عاقبت دردانگیز فرزندان آدم در این نشانه‌گذران و فناپذیر، پناه بردن به عالم مستی و بی‌هوشی برای رهایی از دردها و غم‌ها، گریختن از خراب‌آباد جهان از راه روشن خرابات، یافتن گمشده‌های آرزو در کوی می‌فروش، شهود جلوه راستی و حق در مصطبه پیر مغان، رها شدن از تهمت کفر و ایمان، شناخت خود و بی‌خودی، اعتکاف در خلوت‌خانه دل، آمادگی سیر لاهوت و ملکوت است... برخی ساقی‌نامه‌ها، با حفظ این ویژگی‌ها، به مدح پایان می‌پذیرد، گاهی به مدح یکی از امامان و بیش‌تر امام علی(ع)، و گاهی به مدح شاهان و برخی ساقی‌نامه‌ها... مفصل شده، مانند ساقی‌نامه نوعی خوبوشانی با 350 بیت و سنجر کاشی با 500 بیت و ظهوری با 4000 بیت.» (مظاهر مصفا، ج 4، 1389، صص 244-245)

«برخی «ساقی‌نامه‌ها» با پیروی از فخرالدین ابراهیم عراقی با بیت ترجیع‌بند: (در می‌کده می‌کشم سبویی / شاید که بیابم از تو بویی)، ساخته شده، که عادتاً به بحر هزج

مثنی‌اخر مکفوف محذوف است... و برخی دیگر از شاعران، با همین بحر و وزن، ترکیب‌بند سروده‌اند... و مطالب آن‌ها، از همان سنخ ساقی‌نامه‌های مثنوی در بحر متقارب است.» (همان، صص 246-247)

شاعرانی مانند رودکی، فرخی، منوچهری و... در اشعار خود مضامینی درباره می و می‌خانه و ساقی و مطرب آورده‌اند که آن‌ها را اصطلاحاً خمریات (باده ستایی) می‌نامند و همین مضامین بود که با ورود به خانقاهها و شعر فارسی، دارای معانی بلند عرفانی گردید و می‌توان به عنوان ماده پیشینه ساقی‌نامه‌ها، از آن یاد کرد.

ساقی‌نامه‌های نظامی

در میان ساقی‌نامه سرایان، حکیم بلندآواز شعر و ادب فارسی، نظامی گنجوی، به عنوان نخستین ساقی‌نامه‌سرا شناخته شده است و «بنظر می‌رسد که مبتکر ساقی‌نامه در شعر فارسی، حکیم نظامی است، زیرا برخی از شاعران صاحب نام و امین، در ساقی‌نامه‌های خود به نحوی به فضل تقدم نظامی در ساقی‌نامه تصریح کرده‌اند و نیز علامه عبدالنبی فخرالزمانی صراحتاً به عدم وجود ساقی‌نامه منظم، در دواوین شعرای پیشین نظامی، اشاره دارد.» (عبدالنبی فخر زمانی، 1390، ص 31)

براساس آنچه که از آثار نظامی و متون فارسی و تاریخ ادبیات برمی‌آید، نظامی مانند سایر شاعران ساقی‌نامه سرای پس از خود، ساقی‌نامه منظم سروده است و آنچه که به عنوان ساقی‌نامه به او منسوب است، این‌گونه است که ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، دوبیتی‌های حکیم نظامی را که در مثنوی شرف‌نامه و اقبال‌نامه، خطاب به ساقی و مغنی سروده است جمع‌آوری نموده و از آن‌ها ساقی‌نامه‌ای شامل 173 بیت خطاب به ساقی و مغنی فراهم آورده و در آغاز تذکره می‌خانه خود ثبت نموده است.

چنانچه ساقی‌نامه را در بحر متقارب منحصر ندانیم، ساقی‌نامه نظامی تنها به 173 بیت منقول از تذکره می‌خانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی، محدود نمی‌شود، زیرا «نظامی در ابتدای مثنوی لیلی و مجنون - در یادکرد گذشتگان خویش اعم از پدر و مادر، دایی و هم‌دمان رفته و فراموشی جسم و... ساقی‌نامه‌ای شامل 33 بیت آورده که در بحر هزج مسدس سروده شده است.» (کلیات نظامی، وحید دستگردی، صص 333 تا 337)

شاید دلیل این‌که ملاعبدالنبی فخرالزمانی، 33 بیت فوق‌الاشاره را، جزو ساقی‌نامه نظامی بشمار نیاورده این است که، مانند برخی صاحب‌نظران عقیده داشته، که ساقی‌نامه باید در بحر متقارب، سروده شده باشد.

آنچه که نگارنده به عنوان ساقی‌نامه - با عنوان خطاب به ساقی در این مقاله مورد بحث قرار داده، برمبنای اشعاری است که در کلیات نظامی گنجوی، با تصحیح استاد وحید دستگردی آورده شده، به علاوه اشعاری که فقط با عنوان خطاب به ساقی، در تذکره می‌خانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی آمده است.

ابیاتی که در منظومه لیلی و مجنون در ذیل یاد کرد گذشتگان، مورد بحث این مقاله است 33 بیت است و ابیاتی که در شرف‌نامه آمده، مجموعاً 98 بیت است، که اکثراً با ابیات ساقی‌نامه تذکره می‌خانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی، مشترک است، تنها 6 بیت در تذکره می‌خانه وجود دارد که در کلیات نظامی به تصحیح وحید دستگردی نیست.

بنابراین مجموعه ابیاتی که به عنوان ساقی‌نامه مورد بررسی و تحلیل این مقاله قرار می‌گیرد، 137 بیت است که با عنوان خطاب به ساقی سروده شده است.

موضوعات گوناگون در ساقی‌نامه‌های نظامی

موضوع باده ستایی و خمیریات در شعر شعرای پیش از نظامی، غالباً جنبه توصیف بزم‌های عاشقانه و می‌گساری‌های مرسوم داشته است که با ظهور مکاتب صوفیانه و گسترش خانقاه‌ها، کم‌کم به عرصه مضامین عرفانی راه یافت و اندکی قبل از عصر نظامی، توسط سنایی، برای واژگانی که قبلاً در خمیریات استعمال می‌شده، معانی و مفاهیم رمزگونه و مجازی بکار رفت. نظامی نیز به عنوان اولین ساقی‌نامه سرای فارسی، ضمن کاربرد آن‌ها، به غنا و تعالی آن مفاهیم و مضامین افزود.

هم‌چنان‌که «مخزن‌الاسرار از حیث ماده به حدیقه سنایی می‌ماند» و «هفت گنبد نیز هم از جهت وزن و از حیث طرز شروع و هم‌چنین از لحاظ شباهت در بعضی معانی، از تأثیر حدیقه سنایی خالی نیست» و «نفوذ فردوسی هم از جهت ماده و محتوی در مثنوی‌های شیرین و خسرو، هفت گنبد و اسکندرنامه پیداست.» (عبدالحسین زرین‌کوب، سیری در شعر فارسی، 1384، ص 64)، ساقی‌نامه‌های نظامی نیز، متأثر از آثار پیشینیان است و اگرچه او را مبتکر ساقی‌نامه در شعر فارسی می‌دانند، اما بنظر می‌رسد که، اولاً نظامی در تنظیم ساقی‌نامه خود در بحر متقارب، به فردوسی توجه داشته و ثانیاً اشارات نظامی به قهرمانان شاهنامه، می‌تواند گویای این توجه باشد و ثالثاً، شباهت ابیات ساقی‌نامه نظامی در بی‌وفایی دنیا و نکوهش زمانه و توصیف می و تجویز آن برای گریز از رنج و اندوه روزگار، به ابیاتی که فردوسی در پایان هر قسمت از شاهنامه با این مضامین سروده است، مصدق عنایت نظامی به شاهنامه استاد طوس است.

دیگر این که از معانی و مفاهیم و واژگان بکار رفته در ساقی‌نامه نظامی، برمی‌آید که او، به اشعار عارفانه و صوفیانه سنایی نیز نظر داشته است، که در بخش بعدی این مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

قبل از ورود به مبحث تحول فکری نظامی در ساقی‌نامه‌ها، لازم است که نوع نگاه نظامی به ساقی، می، باده و... به ترتیب در منظومه‌های او به شرح ذیل مورد بررسی قرار گیرد:

1. در **مخزن‌الاسرار** در (مناجات اول)، تعبیر عارفانه او از ساقی و می این‌گونه است:

ساقی شب دست‌کش جام توست مرغ سحر دست‌خوش نام توست
(نظامی، ص 17)

و در (معراج)، پیامبر(ص) را باده‌نوش حق می‌شمارد:

خورد شرابی که حق آمیخته جرعه آن در گل ماریخته
(همان، ص 21)

و در (مدح ملک فخرالدین بهرام‌شاه و در خطاب زمین بوس)، بازهم، می و جام و

ساقی را، به گونه‌ای مطرح می‌کند، که وابسته به دولت باقی است:

جام سخا را که کفش ساقی است باقی بادا که همین باقی است
می خور، می، مطرب و ساقیت هست غم چه خوری دولت باقیست هست
(همان، ص 27)

و در (مقاله اول) از ساقی روحانیان سخن می‌گوید:

پیشکش خلعت زندانیان محتسب و ساقی روحانیان
(همان، ص 43)

و در مقاله 14، از خوردن خمر و مسکر، منع می‌کند و آن را دشمن عقل

می‌شمارد و غفلت را مولود آن می‌داند:

مست مکن عقل ادب ساز را طعمه گنجشک نکن باز را
می که حلال آمده در هر مقام دشمنی عقل تو کردش حرام
گر خبرت باید چیزی مخور کز همه چیزیت کند بی‌خبر
بی‌خبر آن مرد که چیزی چشید کش قلم بی‌خبری در کشید
(همان، صص 74-75)

و به این ترتیب، همان‌گونه که از محتوای کلی مخزن‌الاسرار برمی‌آید، فضای حاکم بر این منظومه حکمت‌آمیز، حال و هوای عرفانی و اخلاقی دارد و نگاه نظامی به مقولات شراب، باده، می، ساقی و... به هیچ وجه شباهتی به خماریات و باده‌سراییهای دیگر شاعران پیشین ندارد.

2. در منظومه عاشقانه **خسرو و شیرین**، ابتدا در (استدلال نظر و توفیق شناخت)، نوش

کردن جام وصل را، معادل خود فراموشی می‌داند، که مقوله‌ای عارفانه است و شاید با این بیت خواسته است تا برائت استهلالی در داستان خسرو و شیرین داشته باشد:

نظامی جام وصل آنکه کنی نوش که بر یادش کنی خود را فراموش
(همان، ص 98)

در فضای شادخواری و عشرت‌جویی خسرو و شیرین، که بیش‌تر به یک هوس‌نامه دل‌انگیز شبیه است، نظامی «هوس‌بازی نمی‌کند، بلکه خیال‌بازی می‌کند... و نمایشی از ذوق و ظرافت شاعرانه و عرضه‌گاه متعالی‌ترین فرآورده‌های هنر و وجدان» (زرین‌کوب، 1383، صص 78-79) اوست.

اما به اقتضای شرایط، محیط و فضای حاکم بر داستان، به تصویر بزم‌های می‌گساری و می‌خوارگی می‌پردازد.

در (نمودن شاپور صورت خسرو را بار سوم) می‌گوید:

دگر باره نشاط آغاز کردند می آوردند و عشرت ساز کردند
پیایپی شد غزل‌های فراقی برآمد بانگ نوشانوش ساقی
(همان، ص 126)

و در رفتن (شاپور دیگر بار به طلب شیرین و شنیدن خسرو اوصاف شکرآسپهانی) به نبید تلخ اشاره می‌کند:

چو از جام نبید تلخ شد مست حکایت را به شیرین باز پیوست
(همان، ص 145)

گلابی را به تلخی راه می‌داد به شیرینی به دست شاه می‌داد
(همان، ص 219)

و در قصه افسانه‌سراییی ده دختر می‌گوید:

شبی بی رود و رامش‌گر نبودند زمانی بی می و ساغر نبودند
می و معشوق و گلزار و جوانی از این خوش‌تر نباشد زندگانی
(همان، صص 160-161)

و در (زفاف خسرو و شیرین)، به مستی و غفلت، در اثر شرب خمر، اشاره دارد.

بسا مستا که قفل خویش بگشاد به هشیاری ز دزدان کرد فریاد
چنان بُد مست کش بی‌هوش بردند بهجای غاشیش بر دوش بردند
بدان تا مستیش را آزمایند که مه را ز ابر فرقی می‌نماید
ولی چون غول مستی رهزنش بود گمان افتاد کان مادر زنش بود
(همان، صص 269-270)

نظامی در مبحث (طلب کردن طغرل او را)، در پایان داستان خسرو و شیرین، اشاره‌ای به حضورش در محضر طغرل دارد و گویا خود را در مقام خضر قرار می‌دهد و پیام می‌دهد که آماده‌ی سرودن ساقی‌نامه‌های عارفانه می‌شود، که می‌توان آن‌را به عنوان

مقدمه ورود به ساقی‌نامه لیلی و مجنون دانست و می‌گوید:

چو دادندش خبر کامد نظامی	فزودش شادایی بر شادکامی
شکوه زهد من بر من نگه‌داشت	نه زان پشیمی که زاهد در کله داشت
بفرمود از میان می برگرفتند	مدارای مرا پی برگرفتند
اشارت کرد کاین یک روز تا شام	نظامی را شویم از رود و از جام
نوای نظم او خوش‌تر ز رود است	سراسر قول‌های او سرود است
چو خضر آمد ز باده سر بتابیم	که آب زندگی با خضر یابیم

(همان، ص 304)

3. نظامی در داستان لیلی و مجنون، در فضای آکنده از اندوه و ناکامی و تنگنای عرصه آن حکایت، که سرانجامی جز تأسف ندارد، مجال بزم‌آرایی و صحبت باده و می‌گساری ندارد و ساقی‌نامه موجود در این داستان را نیز در ذیل - (یاد کرد گذشتگان) خویش سروده است. بنظر می‌رسد که برای تسکین دل دردمند خود و فراموش کردن غم‌های جان‌کاه، از ساقی استمداد می‌کند.

اجمالاً این‌که نظامی در قصه لیلی و مجنون، تعداد ابیاتی را که در آنها به ساقی و می و جام، اشاره دارد، بسیار محدود است و بنابه بررسی نگارنده، به تعداد انگشتان دو دست نیز نمی‌رسد، که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در آغاز داستان لیلی و مجنون در مکتب چنین می‌آورد:

عشق آمد و جام خام در داد	جامی بد و خوب رام در داد
مستی به نخست باده سخت است	افتادن نافتاده سخت است

(همان، ص 340)

و در وصف عشق مجنون و اوصاف لیلی و مجنون، می‌گوید:

لیلی می مشک‌بوی در دست	مجنون نه ز می ز بوی می مست
------------------------	----------------------------

(همان، ص 344)

و در ماجرای «بردن پدر مجنون را به خانه کعبه»، در وصف حال مجنون می‌گوید:

یا رب به خدایی خداییت	و آن‌گه به کمال پادشاییت
گرچه ز شراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم

(همان، ص 351)

از باده بی‌خودی چنان مست	کاگه نه که در جهان کسی هست
--------------------------	----------------------------

(همان، ص 353)

4. داستان هفت پیکر نظامی که در آن «عشق با واقعیت آمیخته شده» (زرین‌کوب، 1383، 136) و «از محیط اندوه بار خشک و بی‌روح عرب، به دنیای شاد و خرم و پر تحرک ایران باستان بازگشته (همان، ص 144) و «جو صافی و آکنده از تخیل و

تصویر، خواننده را بطور نامحسوس، به اقلیم عدالت انسانی می‌کشد» (همان، ص 167) و «دنیایی بود که انسان در آن فعالیت و جنب و جوش داشت» (همان، ص 167) و در عین حال فضای کام‌جویی و تجمل‌پرستی و شکوه و عیش و عشرت بوده، نظامی دیدگاه‌های خود را نسبت به می و ساقی و باده این‌گونه بیان می‌کند: در مبحث (معراج پیامبر (ص) و وصل نبی به حق و بهره‌مندی از جام حقیقت) آورده است:

شربت خاص خورد و خلعت خاص یافت از قرب حق برات خلاص
جامش اقبال و معرفت ساقی هیچ باقی نماند در باقی
(همان، ص 44)

در این ابیات نظامی، با استادی تمام در آغاز منظومه عشقی و اخلاقی هفت پیکر، دیدگاه عارفانه خویش را، نسبت به مقوله ساقی و می، به گونه‌ای روشن کرده است که مخاطب خود را نسبت به معرفت خویش آگاه نموده، تا خواننده هدف اصلی نظامی را در توصیف بزم‌های می‌گساری در سراسر داستان دریابد، که او همان نظامی سراینده مخزن‌الاسرار است که در آن، تصویر تمام نمای عشق حقیقی و معرفت واقعی خود را به نمایش گذاشته است، اما به اقتضای فضای عاشقانه داستان در ماجرای (بر تخت نشستن بهرام) می‌گوید:

حوضه می به گرد هر جویی مجلسی در میان هر کویی
(همان، ص 481)

و گاهی غفلت بهرام را در لشکرکشی خاقان چین، بیان می‌کند که:
با حریفان به می در افتادست حاصلش باد و خوردنش باده است
(همان، ص 489)

اما در (عتاب کردن بهرام با سران لشکر) که جزو توقف‌گاه‌های نظامی بر هشدارهای اخلاقی است می‌گوید:

گرچه من می خورم چنان نخورم که زمستی غم جهان نخورم
می خورم کار مجلس آرایم تیغ را نیز کار فرمایم
خنده و مستیم به تأویل است خنده شیر و مستی پیل است
ابلهان مست و بی‌خبر باشند هوشیاران می دگر باشند
(همان، صص 492-493)

او دوباره به فضای بزمی باز می‌گردد و در (خواستن بهرام دختران شاهان اقلیم (را) وصف بزم او می‌گوید:

به فراغت به کام دل بنشست دشمنان زیر پای و می در دست/495
می و نقل و سماع و یاری چند می‌گساری و غم‌گساری چند/497

و در نشستن بهرام روزشنبه (در گنبد سیاه) می‌گوید:

قوت جان از می‌مغانه کنیم	نقل و می‌نوش عاشقانه کنیم / 510
نوش ساقی و جام‌نوش گوار	گرمتر کرد عشق را بازار / 512
از کف ساقیان دریا کف	درفشان گشت کام‌های صدف / 514

با بررسی اجمالی در این منظومه، می‌توان دریافت که نظامی به هنگامی که مخاطبانش غرق در احساسات ناشی از تصاویر و صحنه‌های زیبای عاشقانه می‌شوند، روی دیگر سکه شخصیت خویش را، که همان شاعر زهداندیش، متشرع و اهل معرفت است، نمایان می‌کند و نشان می‌دهد، که تحول موجود در قلم و آرایش صحنه‌های دل‌انگیز عاشقانه او، از مشرب حکیمانه و اندیشه‌های نابش سرچشمه می‌گیرد.

5. اسکندرنامه

این منظومه که حاوی دو بخش (شرف‌نامه و اقبال‌نامه) است و «آخرین تلاش نظامی در جست‌وجوی یک مدینه فاضله است» (همان، ص 469) می‌تواند آخرین تصویر از شخصیت واقعی او و نمایش‌گر اهداف و اغراض او در طول سی سال هنرنمایی کم‌نظیرش باشد.

از نام‌های عمیق و با مسمای (شرف‌نامه، اقبال‌نامه، خردنامه)، پیداست که او با کیمیای خرد، به دنبال تجسم انسانی است که از سرمایه شرف - که همان علو قدر و بزرگی و جاه و جلال و عظمت، عزت و آبرو - است، برخوردار باشد و سرانجام در اقبال‌نامه، با مدد دولت اقبال - که همان قوت طالع و وصول به خوش‌بختی است - می‌خواهد که انسان‌ها را به شهر نیکان و سر منزل سیمرخ، راه‌نمایی کند و تمامی فضیلت‌ها را در منظر و معرض مشاهده آنها قرار دهد.

نظامی، که بخش مهم و ارج‌مند ساقی‌نامه خود را، در این منظومه بیادگار گذاشته است، علاوه بر آن‌چه که در ساقی‌نامه او آمده است - که بشرح آن خواهیم پرداخت - غالباً بگونه‌ای سخن از می و ساقی، بمیان آورده که عطر حکمت خسروانی و یونانی از آن‌ها استشمام می‌شود.

- در بحث (در شرف این نامه بر دیگر نامه‌ها) و در (رغبت نظامی به نظم

شرف‌نامه)، می‌گوید:

از آن خسروی می‌که در جام اوست	شرف‌نامه خسروان نام اوست / 621
در آن بزمه خسروانی خرام	در افکن می خسروانی به جام / 631
به من ده که می خوردن آموختم	خورم خاصه کز تشنگی سوختم / 631

و سپس در می‌خوارگی به رعایت ادب توصیه می‌کند:

نظامی چو می با سکندر خوری نگه دار ادب تا زخود برخورداری / 632

و در مبحث (سگالش نمودن اسکندر بر جنگ دارا)، حکیمانی را در بزم می‌نشانند، که می از جامی نوش می‌کنند که عمر جاودانی می بخشد. او می‌گوید:

پذیره شد آسایش و خواب را	روان کرد بر کف می ناب را
به نوروز بنشست و می نوش کرد	سرود سرایندهگان گوش کرد
نبودی زشه دور تا وقت خواب	مغنی و ساقی و رود و شراب
ارسطو به ساغر فلاطون به جام	می خام ریزند بر خون خام
گرو کن به عمر ابد جام را	گرو گیر کن باده خام را / 657

نظامی در (خواستگاری اسکندر روشنگر را و در بزم اسکندر با نوشابه)، به توصیف محافل باده‌گساری می‌پردازد و سرانجام، در (رفتن اسکندر به دز سریر و نشستن بر تخت)، به توضیح تأثیر می در عاقبت اندیشی می‌پردازد و می‌گوید:

چو ساقی چنان دید پیغام را	ز باده برافروخت آن جام را
بر خسرو آورد با رای و هوش	که بر یاد کی خسرو این می بنوش
چو شه جام را دید برپای خاست	بخورد آن یکی جام و دیگر خواست
بر آن تخت بی تاجور بنگریست	بر آن جام بی باده لختی گریست
که بی تاجور تخت زرین مباد	چو می نیست جام جهان بین مباد

(همان، ص 741-742)

نظامی در اسکندرنامه به طرح دیدگاه خود نسبت به مقولات (می، شراب، باده، ساقی، جام و...) پرداخته است و آن را در ساقی‌نامه خویش بیادگار نهاده که در ادامه همین مقاله به آن می‌پردازیم.

ساقی‌نامه نظامی و تحول فکری او

مجموعه ابیاتی که در این مقوله مورد بحث قرار می‌گیرد 137 بیت است، که 33 بیت آن در منظومه لیلی و مجنون و 98 بیت در منظومه شرف‌نامه - به نقل از کلیات نظامی گنجوی با تصحیح استاد وحید دستجردی - آمده است و 6 بیت دیگر، به نقل از تذکره می‌خانه ملا عبدالنبی فخرالزمانی با تصحیح احمد گلچین معانی است، که در کلیات تصحیح شده استاد وحید دستجردی وجود ندارد و آن 6 بیت عبارت است از:

بیا ساقی از خُم دوشینه می	که ماندست باقی ز کاوس کی
بده تا طبیعت سیاوش شود	چو نوشد دمی چند بی‌هش شود
بیا ساقی از بهر دفع خمار	دوای دل دردمندان بی‌یار
شرابی بمن ده که مستی کنم	بدان آب آتش پرستی کنم
بیا ساقی از خُم دهقان پیر	به من ده یکی ساغر دستگیر

از آن می که او داروی هوش باد مرا شربت و شاه را نوش باد
(تذکره میخانه، صص 21-22-26)

در ساقی‌نامه‌های نظامی - برخلاف خمربه‌ها که بیش‌تر جنبه عاشقانه و عشق ظاهری دارد - از عشق معنوی سخن گفته شده و مانند ساقی‌نامه‌های دیگر، ساقی مورد خطاب قرار گرفته است. او علاوه بر حاکم کردن روح عرفانی، فلسفی و اخلاقی در مضامین ساقی‌نامه‌های خود، واژگان، مضامین و ترکیبات را در آن‌ها، به معنی کنایی و رمزی بکار برده است، که عبارت است از: ساقی، آب، شراب، مستی، خرابات، جام، صبح، پیر، شهید و شیر، محنت، نشاط، دارو، آتش، چراغ، آیین، ساغر، باده، دل، تشنه، مغان، گلاب، قدح، خمار، جوانی، جرعه، خم، رحیل، آفتاب، غم و نام برخی از پادشاهان، مانند: جمشید، کی خسرو، قباد، فریدون و...

در اشعار عارفانه و صوفیانه، «می» به معنی «غلبه عشق» (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 751) و «می‌خانه» به معنی «باطن عارفان کامل» (همان، ص 752) و «ساقی» کنایه از «فیاض مطلق» یا «ساقی کوثر» و گاهی منظور «ذات به اعتبار حب و ظهور و اظهار» (همان، ص 452) و مراد از جام، «دل عارف سالک» (همان، ص 281) و مراد از «شراب و باده»، «غلبه عشق» (همان، ص 489) است. اکنون به ذکر ابیات ساقی‌نامه‌های نظامی و اصطلاحات عرفانی آن‌ها می‌پردازیم و به مشابهت برخی از واژگان آن‌ها با آثار سنایی اشاره می‌کنیم و سپس به اندیشه‌ها و افکار نظامی در ساقی‌نامه‌ها خواهیم پرداخت.

1. نظامی در شرف‌نامه در مبحث «حسب حال و انجام روزگار» بعد از سرودن ابیات:

بیا ساقی آن می نشان ده مرا از آن داروی بی‌هشان ده مرا
بدان داروی تلخ بی‌هش کنم مگر خویشان را فراموش کنم/615

و قبل از این که به سرودن دیگر ابیات ساقی‌نامه خویش در شرف‌نامه بپردازد، هشدار می‌دهد که منظورش از (می) چیست و این هشدار، ناشی از شخصیت زهدانه و متشرعانه نظامی است و توجه مخاطبان خویش را، به معانی عرفانی موجود در ساقی‌نامه خود جلب می‌کند و می‌گوید:

مپنداری ای خضر پیروز پی که از می مرا هست مقصود می
مرا ساقی آن وعده ایزدی است صبح از خرابی می از بیخودی است
وگرنه به ایزد که تا بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام
گر از می شدم هرگز آلوده جام حلال خدا باد بر من حرام/617

و سپس جهت ایضاح بیش‌تر و رفع تهمت می‌گساری از خویش، می‌گوید:
می‌ی کو چو آب زلال آمدست بهر چار مذهب حلال آمدست/617

صبحی که بر آب کوثر کنم	حلال است اگر تا به محشر کنم/627
نه آن می که آمد به مذهب حرام	می کاصل مذهب بدو شد تمام/630
از آن می که دل را بدو خوش کنم	بدوزخ درش طلق آتش کنم/654
میسی کآب در روی کار آورد	نه آن می که در سر خمار آورد/781

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز، ابیاتی را، جهت تأیید این هدف آورده است:

آن می که محیط بخش کشت است	همشیره شیره بهشت است/334
آن می که نمادی صیوح است	آبادکن سرای روح است/335
آن می که چو اشک من زلال است	در مذهب عاشقان حلال است/333

و این اندیشه نظامی را، می‌توان در سنایی نیز یافت، که با استادی تمام، پیامبران

الهی را نیز جرعه نوش ساقی حقیقی و می معرفت می‌شمارد و می‌گوید:

دوش ما را خراباتی شب معراج بود	آن که مستغنی بد از ما هم به ما محتاج بود
عشق ما تحقیق بود و شرب ما تسلیم بود	حال ما تصدیق بود و مال ما تاراج بود

(دیوان سنایی، ص 399)

مسلم کن دل از هستی مسلم	دمادم کش قدح این‌جا دمادم
نه زان میها کز آن مستی فزاید	از آن میها که از جان کم کند غم
حریفانت همه یک‌رنگ و دل‌شاد	چو بسطامی و ابراهیم ادهم
جنید و شبلی و معروف کرخی	حبیب و آدم و عیسی مریم

(دیوان سنایی، ص 422)

2. خراب شدن و خراباتی شدن، که به معنی «خراب شدن صفات بشریت و فانی شدن

وجود جسمانی و خراباتی مرد کاملی است که از او معارف الهی بی‌اختیار صادر

می‌شود.» (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 342)

و با عنایت به این‌که:

خراباتی شدن از خود رهایی است	خودی کفر است اگر خود پارسایی است
نشانی داده‌اندت از خرابات	که «التوحید اسقاط الاضافات»

(گلشن‌راز شبستری، ص 119)

در نگاه نظامی هم، که خود را در جامعه‌ای می‌بیند که برآیند رفتار انسان‌ها،

عموماً بر تظاهر و ریاکاری است، پناه بردن به خرابات، چاره کار است، که می‌گوید:

بیا ساقی آن ارغوانی شراب	بمن ده که تا مست گردم خراب/621
مگر زان خرابی نوایی زخم	خراباتیان را صلابی زخم/621
خرابم کن از باده جام خاص	مگر زین خرابات یابم خلاص/679

و این‌گونه مضامین، دقیقاً در آثار سنایی بچشم می‌خورد که می‌گوید:

در دل آن‌که روشنایی نیست	در خراباتش آشنایی نیست
در خرابات خود به هیچ سبیل	موضع مردم ریایی نیست

(دیوان سنایی، ص 326)

تا معتکف راه خرابیات نگردی شایسته ارباب کرامات نگردی

(دیوان سنایی، ص 502)

3. از منظر نظامی، راه رهایی از غم‌های روزگار و محنت آن، نزد عارفان، تنها در سایه عنایت ساقی است و او در ساقی‌نامه شرف‌نامه می‌گوید:

بیا ساقی آن شربت جان‌فزای	به من ده که دارم غمی جان‌گزای/639
مگر چون بدان شربت آرم نشاط	غمی چند را در نوردم بساط/639
بیا ساقی آن لعل پالوده را	بیاور بشوی این غم آلوده را/660
بیا ساقی آن می که محنت بر است	به چون من کسی ده که محنت خور است/713
مگر بوی راحت به جانم دهد	ز محنت زمانی امانم دهد/713

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز بدان اشاره می‌کند که:

در می به امید آن زخم چنگ تا باز گشاید این دل تنگ/333

و سنایی هم راه گریز از محنت و غم را این‌گونه نشان می‌دهد، که:

ساقیا مستان خواب آلوده را بیدار کن	از فروغ باده رنگ رویشان گلنار کن
گر ز چرخ چنبری از غم همی خواهی نجات	دور باده پیش‌گیر و قصد زلف یار کن

(دیوان سنایی، ص 661)

4. یکی دیگر از مقاصد عارفانه‌ای که نظامی در ساقی‌نامه خود مد نظر دارد، گریز از خویشتن خود و فراموشی است، که با باده و می، به عنوان داروی بی‌هوشی بدان دست می‌یابد و غیبت از خویش راه، نشانه آزادی می‌داند و می‌گوید:

بیا ساقی آن می نشان ده مرا	از آن داروی بی‌هشان ده مرا/615
بدان داروی تلخ بی‌هش کنم	مگر خویشتن را فراموش کنم/615
بیا ساقی از خود رهاییم ده	ز رخشنده می روشناییم ده/637
بیا ساقی از من مرا دور کن	جهان از می لعل پرنور کن/683
بیا ساقی آزاد کن گردنم	سرشک قدح ریز در دامنم/775

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون، همین مضمون را می‌سراید که:

ساقی نفسم زغم فروبست	می ده که به می زغم توان رست/336
آن می که نخورده جای جان است	چون خورده شود دوی جان است/337

این‌گونه مضمون راه، سنایی نیز بیان داشته است که:

زان گونه می صرف که چون یک دو سه خوردیم	در چشم خود از بی‌خبری هیچ نمائیم
----------------------------------------	----------------------------------

(دیوان سنایی، ص 574)

5. حکیم گنجه در ساقی‌نامه‌های خود، به بحث نور و روشنایی، بیش از سایر مقولات عرفانی می‌پردازد، زیرا که نور «بنیاد عرفان و حکمت مشرق زمین... والله

روشن‌کننده آسمان‌ها و زمین‌ها و منور ارواح است» (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 772) و چراغ «کنایه از عقل فعال» و چراغ دل «مراد، دل روشن به نور معرفت است.» (همان، ص 302)

او می‌را، فروزنده چراغ دل و مایه روشنی نظر می‌داند و این دیدگاه، مؤید مشربی عارفانه است، که تحت تأثیر حکمت خسروانی، در وجود نظامی تجلی یافته است. این‌گونه می‌سراید:

بیاساقی از من مرا دورکن	جهان از می لعل پرنور کن/683
بیاساقی آن شب‌چراغ مغان	بیاور ز من بر میاور فغان/706
چراغی کزو چشم‌ها روشن است	چراغ دلم را از آن روغن است/706
بیاساقی آن جام کی خسروی	که نورش دهد دیدگان را نوی/742
بدان آب روشن نظرکن مرا	وزین زندگی زنده تر کن مرا/823

او، در ساقی‌نامه لیلی و مجنون، بیتی را در همین مضمون آورده است که:
آن می که چراغ رهروان شد هر پیر که خورد از او جوان شد/336

و سنایی هم در آثار خویش، باده را، دارای فروغ و نور می‌داند و می‌گوید:
ساقیا مستان خواب آلوده را بیدارکن از فروغ باده رنگ رویشان گلنار کن
(دیوان سنایی، ص 461)

6. دیگر مقوله عارفانه‌ای که در ساقی‌نامه نظامی آمده است، این است که از می و باده به عنوان عنصر روح‌بخش و راحت‌انگیز روح یاد کرده و واژه راح را به معنی «شراب طهور و انفاس قدسی پیر و مرشد کامل»، (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 408) که جان‌پرور و روح‌بخش است، بطور مکرر بکاربرده است:

بیاساقی آن راحت‌انگیز روح	بده تا صبحی کنم در صبح/627
بیاساقی آن راح ریحان سرشت	به من ده که با یادم آمد بهشت/634
بیاساقی آن راق روح‌بخش	به کام دلم در فشان چون درخش/665
مگر بوی راحت به جانم دهد	ز محنت زمانی امانم دهد/713
بیاساقی آن می که جان‌پرور است	به من ده که چون جان مرا درخور است/716

و نظیر همین مفاهیم را، در ساقی‌نامه لیلی و مجنون ذکر می‌کند:

آن می که منادی صبح است	آباد کن سرای روح است/335
آن می که نخورده جای جان است	چون خورده شود دوی جان است/337

واژه‌های روح و راح، در مضامین عرفانی شعر سنایی، این‌گونه بکار رفته است:
ای سنایی قدح دمادم کن روح ما را ز راح خرم کن
(دیوان سنایی، ص 434)

پسرا خیز تا صبح کنیم راح را همنشین روح کنیم
(دیوان سنایی، ص 258)

7. نظامی در ساقی‌نامه خود، از می و شراب و باده، به عنوان شربت و آب نام می‌برد که در اصطلاح به معنی «معرفت» است، چنان‌که مراد از حیات نیز معرفت است... برخی مفسران آه شریفه (انا انزلنا من السماء ماء) (فرقان 48) را به همین معنی گرفته‌اند. (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 1)

و ترکیبات آب یاقوت‌وار، آب حیوان‌گوار، آب جوی بهشت، آب آتش خیال، آب روان، شربت جان‌فزا و شربت دل‌فریب، از ویژگی‌های ساقی‌نامه اوست:

بیاساقی آن آب یاقوت‌وار	درافکن بدان جام یاقوت‌وار/624
بیاساقی آن آب حیوان‌گوار	به دولت‌سرای سکندر سپار/632
بیاساقی آن شربت جان‌فزای	به من ده که دارم غمی جان‌گزای/639
به تشنه ده آن شربت دل‌فریب	که تشنه زشربت ندارد شکیب/697
بیاساقی آن می که جان‌پرور است	چو آب روان تشنه را در خور است/716
بیاساقی آن آب آتش خیال	در افکن بدان کهرباگون سفال/813

8. کاربرد واژه «جام» در ساقی‌نامه نظامی، که «در اصطلاح، دل‌عارف سالک است که مالمال از معرفت است» (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 280) و ترکیبات زیبایی که با آن ساخته است، از دیگر مفاهیم عارفانه‌ای است، که تکرار آن در ابیات مختلف، خصوصاً ترکیبات جام‌جم، جام‌کی‌خسروی و جام‌جهان‌بین، نشان‌گر توجه او به حکمت خسروانی است.

بیاساقی آن جام آیینه‌فام	بمن ده که بردست، به جای جام/622
چو زان جام، کی‌خسرو آئین شوم	بدان جام روشن، جهان بین شوم/622
بیاساقی آن جام زرین‌بیار	که ماند از فریدون و جم یادگار/746
بیاساقی آن جام گوهر فشان	به ترکیب من گوهری در نشان/810
مگر جام خشکم بدو تر شود	که زنگار گوهر به گوهر شود/810
بیاساقی آن جام رخشنده می	به کف گیر بر نعمه نای ونی/818
بیاساقی آن جام روشن چو ماه	به من ده به یاد زمین بوس شاه/813
که تا مهد بر پشت پروین کشم	به یاد شد آن جام زرین کشم/831
سفالینه جامی که می جان اوست	سفالین زمین خاک ریحان اوست/624

سنایی نیز، ضمن کاربرد واژه جام در اشعار خود، در دو بیت زیبا، برای دریافت

چنین جامی، لیاقت و شایستگی را ضروری می‌داند و می‌گوید:

ساقیا می ده که جز می عشق را پدram نیست	وبن دلم را طاقت اندیشه ایام نیست
خوردن می نهی شد زان نیز در ایام ما	کاندر این ایام هر دستی سزای جام نیست

(دیوان سنایی، ص 376)

9. واژه دل، که «عبارت از نفس ناطقه و محل تفصیل معنی است و به معنی مخزن اسرار حق است که همان قلب باشد» (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 387) و «مستقر عهد الهام، محل نورایمان، سراپرده مشاهده حق و محل رحل عشق» (همان، ص 388) است مورد توجه نظامی بوده و از آن جا که دل عارف را این‌گونه می‌دانند که:

دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او در شهود است
(گلشن‌راز شستری، ص 100)

نظامی تازگی و فروزندگی دل خویش را، از ساقی طلب می‌کند و می‌گوید:

بیا ساقی آن راوق روح‌بخشش به کام دلم در فشان چو درخش/665
از آن می‌که دل را بدو خوش کنم به دوزخ درش طلق آتش کنم/654
من او را خورم دل‌فروزی بود مرا او خورد خاک روزی بود/665
بیا ساقی آن می‌که او دل‌کش است بمن ده که می‌در جوانی خوش است/826
چراغ دلم یافت بی‌روغنی به می‌ده چراغ مرا روشنی/738

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون هم از ساقی طلب دل‌گشایی می‌کند:

در می‌به امید آن زخم چنگ تا باز گشاید این دل تنگ/333
آن می‌که صفای سیم دارد در دل ائری عظیم دارم/336

همان‌گونه که سنایی هم، گشایش دل خویش و رهایی دل را، از ساقی می‌خواهد

و در خرابات می‌جوید:

هر کو به خرابات مرا راه نماید زنگ غم و تیمار ز جانم بزداید
دائم به خرابات مرا رفتن از آن است کالبا به خرابات مرا دل نگشاید

(دیوان سنایی، ص 201)

ای ساقی خیز و پرکن آن جام کافتاده دلم ز عشق در دام
(همان، ص 429)

10. پیر در مشرب عرفانی به معنی «مرشد و قطب است و گاهی رند خراباتی است و گاهی

عقل» (سیدجعفر سجادی، 1389، ص 216) است و پیر مغان «رهبر کامل روحانی»

(همان، ص 217) است، که نظامی در ساقی‌نامه‌های خود، آن‌ها را بکار برده است:

بیا ساقی از خُم دهقان پیر می‌در قدح ریز چون شهد و شیر/630
بیا ساقی از خُم دهقان پیر به من ده یکی ساغر دست‌گیر
(دیوان سنایی، ص 17)
بیا ساقی آن رنگ داده عبیر که رنگش زخون داد دهقان پیر/808

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون هم اشاره دارد:

ساقی زره بهانه برخیز پیش آر می‌مغانه برخیز/337

سابقه چنین اصطلاحاتی، در اشعار سنایی نیز مشهود است، که می‌گوید:

می ده پسرا که در خمارم آزرده جـور روزگـارم
در مغ‌کده‌ها بود مقامم در مصطبه‌ها بود قـرارم
(دیوان سنایی، ص 438)

11. از دیگر مقوله‌هایی که نظامی در ساقی‌نامه‌های خود آورده است، تلمیحات و ذکر نام و یاد کرد از پادشاهان باستانی است که از جهت عبرت‌آموزی، تأثیرگذار و نشان از بی‌وفایی روزگار و گذر عمر کوتاه انسان است و از ساقی می‌خواهد که با جامی از باده معرفت، چراغ دل و جانش را روشن کند، تا چهره واقعی روزگار را مشاهده کند:

بیا ساقی آن آب حیوان گوار به دولت‌سرای سکندر سپار/632
که تا دولتش بوسه بر سر دهد به میراث خوار سکندر دهد/632
چو زان جام کی خسرو آیین شوم بدان جام روشن جهان بین شوم/662

بیا ساقی آن جام زرین بیار که ماند از فریدون و جم یادگار/746
بیا ساقی از خُمّ دوشینه می که ماندست باقی ز کاووس کی
(تذکره میخانه، ص 21)
بده تا طبیعت سسپاوش شود چو نوشد دمی چند بی‌هش شود
(همان)

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز چنین تلمیحاتی را آورده است:

آن می که کلید گنج شادی است جان‌داروی کی‌قبادی است/336

نظیر همین تلمیحات عبرت‌آموز، در اشعار سنایی نیز بچشم می‌خورد:

ساقیا دل پر شد از تیمار پرکن جام را برکف ما نه سه باده گردش ایام را
کاس کیکاووس پرکن زان سهیل شامیان زیرخط حکم درکش ملک زال و سام را
(دیوان سنایی، ص 349)
دوش ما را در خراباتی شب معراج بود آن‌که مستغنی بد از ما هم به ما محتاج بود
چاکر ما چون قباد و بهمن و پرویز بود خادم ما ایلک و خاقان بد و مهرج بود
(دیوان سنایی، ص 369)

12. هم‌چنان که نظامی از ساقی و می و باده به عنوان اسباب غم‌زدایی نام می‌برد، نشاط و شادی را که «بسطی پس از قبض برای سالک» (علی‌اکبر دهخدا، ذیل شادی) است، ارمغان ساقی بشمار می‌آورد و می‌گوید:

بیا ساقی از شادی و نوش و ناز یکی شربت آمیز عاشق نواز/697
مگر چون بدان شربت آرم نشاط غمی چند را در نوردم بساط/639
بیا ساقی آن باده بردار زود که بی باده شادی نشاید نمود/829

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز همین استمداد را از ساقی دارد که:

ساقی ز می و نشاط منشین	می تلخ ده و نشاط شیرین/335
آن می که کلید گنج شادی است	جان داروی گنج کی قبادی است/336
آن می که چو با مزاج سازد	جان تازه کند جگر نواز/337

13. نگاه نظامی به می و باده، به عنوان اکسیر پاکی و پاکیزگی و چاره مشکلات و رهایی از آلودگی‌ها، باعث شده است که او با مدد شراب طهور، به پاکیزگی روح و جان خویش بپردازد. گویا به آیه شریفه (وسقاهم ربه‌م شراباً طهوراً) (دهر، 21):

عنایت داشته و خداوند را به عنوان ساقی حقیقی دانسته است که می‌گوید:

بیا ساقی آزاد کن گردنم	سرشک قدح ریز در دامنم/775
سرشکی که از صرف پالودگی	فرو شوید از دامن آلودگی/775

14. نظامی از ساقی می‌خواهد که با می، مشکلات او را چاره کند و می‌گوید:

بیا ساقی آن صرف بیجاده رنگ	به من ده که پایم درآمد به سنگ/710
مگر چاره سازم در این سنگ‌ریز	چو بی جاده از سنگ یابم گریز/710
می‌ی کو به فتوای می‌خوارگان	کند چاره کار بی‌چارگاه/818

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز، از ساقی و می، چاره‌جویی می‌کند و می‌گوید:

ساقی می مشک‌بوی بردار	بند از من چاره جوی بردار/334
-----------------------	------------------------------

و نظیر این چاره‌جویی در گفتار سنایی است، که می‌گوید:

طوفان بلا از چپ و از راست برآمد	در باده گریزید که آن کشتی نوح است
(دیوان سنایی، ص 372)	
ای ساقی خیز و پرکن آن جام	کافتاده دلم ز عشق در دام
	(همان، ص 429)

در مخزن‌الاسرار: شاعر حکیم و اندیش‌مند گنجه، که هنوز چهار دهه از عمرش سپری نشده، در اولین مثنوی تعلیمی خود، به عنوان هنرمندی اهل دین و ریاضت، زاهدی شریعت‌مدار، مؤمنی معاد اندیش خردمندی روشن ضمیر و اهل تهذیب نفس ظاهر می‌شود و اندیشه‌های او پیرامون معتقداتش، در بیان و قلم او آشکار می‌گردد. از جمله مفاهیمی که در پرده ایهام و بصورت رمز بیان می‌کند، مفاهیم صوفیانه و عارفانه‌ای است که به (ساقی - می - شراب ...) مربوط است. وقتی که در مناجات با خداوند، ساقی شب را دست‌کش جام او می‌داند و هنگامی که در معراج، پیامبر(ص) را جرعه نوش شراب حق آمیخته، می‌شمارد و آن‌جا که همراهی با ساقی را، دولت باقی بشمار می‌آورد و از ترکیب ساقی روحانیان استفاده می‌کند و مستی عقل ادب ساز را، منع می‌نماید، نحوه نگرش و افکار نظامی به مقولات عارفانه (می و شراب و ساقی و می‌خانه ...)

مشخص می‌گردد و شاعر جوان در اولین اثر هنری خود، مخاطبان را با عمق اندیشه و نگاه معنوی خویش، آشنا می‌کند.

در خسرو و شیرین

نظامی، خسرو و شیرین را در فضایی شاد و پرنشاط (در سال 576 هـ.ق) بپایان رسانده است. (منصور ثروت، 1378، ص 52)

که حدود 6 سال با زمان سرودن مخزن‌الاسرار فاصله دارد. در این هنگام، نظامی در دهه پنجم عمر خویش بسر می‌برده که طبعاً پختگی و تجربه زندگی او بیش‌تر از دوران سرودن مخزن‌الاسرار بوده است، اما اندیشه‌اش در باب سرودن چنین مثنوی غنایی و عاشقانه‌ای، ناشی از علاقه او به بازسازی داستانی باستانی است، که می‌خواهد با نظم آن، نمایشی عرضه کند، که گویای صحنه‌های بزمی و عشقی و شکوه و جلال دربار پادشاهان ایرانی باشد. «در واقع از داستان خسرو و شیرین به بیان عشق‌های او پردازد که فردوسی بدان توجه نورزیده است.» (عبدالحسین زرین‌کوب، 1384، ص 65)

پس طبیعی است که تمامی افکار خود را معطوف به صحنه‌سازی‌های بی‌نظیر عاشقانه کرده است و توان‌مندی خود را در سرودن خم‌ریات و باده‌ستایی به سبک پیشینیان، ثابت نموده و عنان اندیشه را در اختیار داشته و هیچ‌گاه به قلم خویش، اجازه تجاوز از حدود و ثغور عفت و اخلاق را نداده است.

او در ابتدای این داستان و در ذیل (توفیق شناخت)، با بی‌تی ناب و عارفانه، نوع نگاه خود را به (ساقی و می و ساغر و...) این‌گونه تبیین می‌کند که:

نظامی جام وصل آن‌گه کنی نوش / که بر یادش کنی خود را فراموش/98

در پایان داستان نیز، به شرح حضور در مجلس طغرل می‌پردازد و به شخصیت اخلاقی و اشتها خود در جامعه و دربار پادشاهان، این‌گونه اشاره می‌کند:

چو دادندش خبر کامد نظامی	فزودش شادایی برشاد کامی
شکوه زهد من بر من نگه داشت	نه زان پشیمی که زاهد درکله داشت
بفرمود از میان می برگرفتند	مدارای مرا پی بر گرفتند
به خدمت ساقیان را داشت در بند	به سجده مطربان را کرد خرسند
اشارت کرد کاین یک روز تا شام	نظامی را شویم از رود و از جام
چو خضر آمد ز باده سربتابیم	که آب زندگی با خضر یابیم/304

در هفت پیکر

در این منظومه که در سال 493 هـ ق پایان یافته، نظامی در ششمین دهه عمر خویش بسر می‌برده است و در این مثنوی غنایی و تعلیمی، که از جنبه‌های حماسی نیز برخوردار است، معجونی از عشق و واقعیت را در هم آمیخته و ضمن آفرینش زیباترین بزم‌های عاشقانه و باده‌سرایی‌های دل‌انگیز، با همان مهارت هنرمندانه، به بیان نظر خود در خصوص معنی باطنی و حقیقی (ساقی، می و شراب...) می‌پردازد و در ذیل مبحث (معراج پیامبر(ص)) می‌گوید:

شربت خاص خورد و خلعت خاص یافت از قرب حق برات خلاص
جامش اقبال و معرفت ساقی هیچ باقی نماند در باقی/440

در ذیل عنوان (عتاب بهرام با سران لشکر)، توقف‌گاهی را برای روشن کردن افکار خود، پیرامون (می و مستی)، ایجاد می‌کند و می‌گوید:

ابلهان مست و بی‌خبر باشند هوشیاران می دگر باشند
آن‌که در عقل پستی نبود می خورد لیک مستیش نبود/493

در قصه (نشستن روز شنبه در گنبد سیاه)، به همان واژگان و ترکیبات عارفانه در خصوص شراب و می اشاره می‌کند و آن‌را (قوت جان) می‌نامد:

قوت جان از می مغانه کنیم نقل و می نوش عاشقانه کنیم/810

لیلی و مجنون و اسکندرنامه

این دومنظومه که ساقی‌نامه‌های نظامی در آن‌ها درج شده است، بصورت یک‌جا مورد بحث این مقاله قرار می‌گیرد. نظامی هنگام سرودن داستان لیلی و مجنون در حدود 50 سالگی عمر خود بسر می‌برد و اندوه مرگ پدر، مادر، دایی و همسرش آفاق، او را آزار می‌داد و طبعاً این غم و اندوه در مضامین اشعارش ظهور می‌کرد؛ از جمله در ساقی‌نامه‌ای که در یاد کرد گذشتگان خویش سروده است.

بررسی این ساقی‌نامه می‌تواند بیان‌گر تحول اندیشه و افکار نظامی در این مقطع از عمرش باشد.

از مضامین کلی بیت‌های این ساقی‌نامه بر می‌آید که نظامی ضمن کاربرد اصطلاحات و واژه‌های عرفانی، به دنبال شادی و سرور و گشادگی دل می‌گردد و می‌گوید:

در می به امید آن زخم چنگ تا باز گشاید این دل تنگ/333

ساقی ز می و نشاط منشین
می تلخ ده و نشاط شیرین/335
آن می که کلید گنج شادی است
جاندار وی گنج کی قبادی است/336

ابیاتی دیگر که از آن‌ها بوی سرخوشی و خیزش و آمادگی رزم و حضور در بزم استشمام می‌شود، حاکی از آن است که نظامی با تحمل غم و اندوه بستگانش می‌خواهد پیام امید را به مخاطبان خویش ابلاغ کند: این که نباید در مقابل غم‌های روزگار گذران، تسلیم شوند:

ساقی ز ره بهانه برخیز
پیش آر می مغانه برخیز/337
آن می که به بزم ناز بخشد
در رزم سلاح و ساز بخشد/337

و در حالی که دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته است، با همین روحیه با نشاط از ساقی طلب می‌کند که او را به ایام خویش جوانی بازگرداند و از تضعیف روح پرشور و حال او جلوگیری کند:

ساقی می ارغوانیم ده
یاری ده ز نمدگانیم ده/337
آن می که چو با مزاج سازد
جان تازه کند جگر نواز/337
ساقی منشین که زود دیر است
می ده که سرم زشغل سیر است/336
آن می که چراغ رهروان شد
هر پیر که خورد از آن جوان شد/336

نظامی که در این زمان، هم از موقعیت فردی و هم از اوضاع اجتماعی خود متأثر بود، از ساقی طلب می‌کند که با مدد او، بتواند مکنونات قلبی خود را بنظم آورد و داستان خود را تمام کند و از جوشش سرچشمه اندیشه خود، برای ادامه سخن استفاده کند:

ساقی به من آور آن می لعل
کافکند سخن در آتشم نعل/333
آن می که چو گنگ از آن بنوشد
نطقش به مزاج در بجوشد/333
آن می که چنان که حال مرد است
ظاهر کند آن چه در نورد است/335

حکیم گنجه، برای داشتن روحی با نشاط و شعله‌ور کردن آتش شور و عشق در دل و باز کردن بند از پای خویش، جهت ادامه راه، می‌گوید:

ساقی می لاله رنگ برگیر
نصفی به نوای چنگ برگیر/335
آن می که چو شور در سر آرد
از پای هزار سر برآرد/334
ساقی می ناب در قدح ریز
آبی بزن آتشی برانگیز/336
ساقی می مشک‌بوی بردار
بند از من چاره جوی بردار/334
آن می که عصاره حیات است
یا کوره کوزه ثبات است/334

اما هم‌چنان که در سراسر اثر جاویدان نظامی پیداست، هم‌واره در حال نشاط و خرمی، نشان می‌دهد، که انسانی معاد اندیش است و در این ساقی‌نامه که فضایی پرشور

و حال دارد، به فکر سرانجام عمر و عبور از این دینای بی دوام است:

ساقی به نفس رسید جانم	ترکن به زلال می دهانم/337
آن می که نخورده جای جان است	چون خورده شود دوای جان است/337
ساقی پی بارگیم ریش است	می ده که ره رحیل پیش است/334

او به مخاطب خود تذکر می‌دهد که در هر شرایطی رعایت شریعت را مد نظر دارد و در عین پرداختن به نقل معارف و اصطلاحات صوفیانه و عارفانه، زاهدی شریعت‌مدار و مقید به مذهب و حلال و حرام شرع است:

ساقی به کجا که می پرستم	تا ساغر می دهد به دستم/333
آن می که چو اشک من زلال است	در مذهب عاشقان حلال است/333
آن می که محیط بخش کشت است	همشیره شیرۀ بهشت است/334
آن می که منادی صبح است	آباد کن سرای روح است/335

وی در ساقی‌نامه‌ای که در شرف‌نامه سروده است، مطالبی متنوع بیان کرده، که تنوع آن‌ها بیش‌تر از مطالب موجود در ساقی‌نامه لیلی و مجنون است و بررسی فضای کلی ساقی‌نامه شرف‌نامه، نشان می‌دهد که نظامی در بیان جهان‌بینی و تفکرات خود، برخی از ابیات ساقی‌نامه شرف‌نامه را، هم‌سو و در راستای مضامین و مفاهیم موجود در ساقی‌نامه لیلی و مجنون سروده است، اما در برخی از ابیات دارای نگاه متفاوت بوده و با بیانی دیگر، به طرح اندیشه‌های خود پرداخته است.

مفاهیم مشترک در دو ساقی‌نامه عبارتند از:

اشاره نظامی به پارسایی و رعایت شریعت، تلاش برای بازیابی جوانی و شور و حال آن و اشاره به پایان عمر، در اشعار او پیداست که نمونه‌ای از ابیات مؤید این مضامین و عبارت است از:

نه آن می که آمد به مذهب حرام	می کاصل مذهب بدو شد تمام/630
از آن می که دل را بدو خوش کنم	به دوزخ درش طلق آتش کنم/654
بیا ساقی آن آب جوی بهشت	در افکن بدان جام آتش سرشت/701
می می کو چو آب زلال آمدست	به هرچار مذهب حلال آمدست/617
بیا ساقی آن می که که ناز آورد	جوانی دهد عمر باز آورد/733
بیا ساقی آن می که او دل کش است	به من ده که می در جوانی خوش است/826
مگر چون بدان می دهان ترکم	بدو بخت خود را جوان تر کنم/826
بیا ساقی آن می که جان پرور است	به من ده که چون جان مرا درخور است/773
مگر نو کند عمر پژمرده را	به جوش آرد این خون افسرده را/773
به یک جرعه زان باده یاریم ده	ز چنگ اجل رستگاریم ده/829

اما در سایر ابیات ساقی‌نامه شرف‌نامه، نظامی عالی‌ترین مضامین عارفانه را به‌گونه‌ای بیان می‌کند که ندای معنویت و روحانیت بیش‌تری از آن شنیده می‌شود، در حالی که در ساقی‌نامه لیلی و مجنون، نوای سرور و بزم و رزم بگوش می‌رسید. حکیم خردمند گنجی، یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های فکری خویش را که تحت تأثیر حکمت خسروانی ایرانی و حکمت یونانی در ذهن و ضمیر خویش دارد و نمایش‌گر گرایش او به مشرب اشراق است، در این ساقی‌نامه با تکرار ابیاتی، به نمایش می‌گذارد. او از ساقی طلب می‌کند که با جام کی‌خسروی چراغ دلش را بی‌فروزد.

بیاساقی آن جام کی‌خسروی	که نورش دهد دیدگان را نوی/742
لبالب کن از باده خوش‌گوار	بنه پیش کی‌خسرو روزگار/742
چو زان جام کی‌خسرو آیین شوم	بدان جام روشن جهان بین شوم/662
بیاساقی آن شب‌چراغ مغان	بیاور ز من بر میاور مغان/706
چراغی کزو چشم‌ها روشن است	چراغ دلم را از او روغن است/706

یکی دیگر از موضوعاتی که افکار نظامی را بیش‌تر تحت تأثیر قرار داده، بی‌وفایی دنیا است و پرداختن به این موضوع برای نظامی که در سال‌های آخر عمر خویش بسر می‌برد، می‌تواند وصیت‌نامه‌ای حکمت‌آمیز تلقی شود و نشانه عمیق‌ترین تجربیات سنی نظامی است. ضمن این که بازیابی عمر خویش را در این ابیات آرزو می‌کند:

بیاساقی آن می که ناز آورد	جوانی دهد عمر باز آورد/733
به من ده که این هر دو گم کرده‌ام	قناعت به خوناب خم کرده‌ام/433
بیاساقی آن آب چون اغوان	کزو پیر فرتوت گردد جوان/756
به من ده که تا زو جوانی کنم	گل زرد را ارغوانی کنم/756

در ذیل آن‌ها، زیباترین توصیه‌ها را در خصوص روزگار کوتاه و بی‌مقدار، این‌گونه بیان می‌کند:

جوانی شد و ز نندگانی نماند	جهان گوممان چون جوانی نماند/616
مقیم‌ی نبینی در این باغ کس	تماشا کند هر یکی یک نفس/637
در او هر دم‌ی نوبری می‌رسد	یکی می‌رود دیگری می‌رسد/637
چه بندیم دل در جهان سال و ماه	که هم دیوخانه است و هم غول راه/623
از آن گنج کآورد قارون بدست	سرانجام در خاک بین چون نشست/622
جهان‌بین که با مهربانان خویش	ز نا مهربانی چه آورد پیش/742
چه پیچیم در عالم پیچ پیچ	که هیچ است از او سود و سرمایه هیچ/813
کند هر زمان چند بازی بسیج	سرانجام بازیش هیچ است هیچ/829

در ساقی‌نامه شرف‌نامه با ابیات مکرری مواجه می‌شویم که نشان‌گر اندوهی

عمیق در وجود نظامی است. این ابیات که از صفات انسان‌های عاقبت‌اندیش است، شاید گرفتاری مرغ بلند پرواز روح شاعر خردمند و فرزانه گنجه در قفس دنیا، موجب نشستن چنین غمی جان‌گداز در قلب پراحساس او شده است و یا گذراندن هفت، هشت دهه از عمر بی‌بازگشت او، در جامعه‌ای که از جهات سیاسی و اجتماعی برایش نه تنها ایده‌آل نبوده، بلکه با ناگواری‌های گوناگون همراه بوده و عمری را در جست‌وجوی شهر نیکان گذرانده است، باعث شده که از غم‌های نهان‌خانه دل خویش سخن بگوید و به ساقی و می پناه ببرد.

بیاساقی آن می که محنت‌بر است	به چون من کسی ده که محنت خوراست/713
در این غم که از تشنگی سوختم	به من ده که می خوردن آموختم/716
بیاساقی آن لعل پالوده را	بیاور بشوی این غم آلوده را/660
میی کوست حل‌وای هر غم‌کشی	ندیده به جز آفتاب آتشی/656

ابیات دیگر این ساقی‌نامه حاکی است که نظامی برای آزادی از بند اندوه و غم روزگار، راه کار عارفانه‌ای را بر می‌گزیند که همان خود فراموشی در برابر حقیقت مطلق است تا در خلسه‌ای عارفانه و بی‌هوشی که بر اثر مستی شراب عشق و معرفت ایجاد می‌شود، هم خود را فراموش کند و هم هیچ غم و اندوهی را احساس نکند و افکار بلندش را از خاک به افلاک و عالم ملکوت بکشاند. او می‌گوید:

بیاساقی آن می نشان ده مرا	از آن داروی بی‌هشان ده مرا/615
بدان داروی تلخ بی‌هش کنم	مگر خویشتن را فراموش کنم/615
بیاساقی از من مرا دور کن	جهان از می لعل پر نور کن/683
بیاساقی آزاد کن گردنم	سرشک قدم ریز در دامنم/775

نظامی در حالی که در ابیاتی فراوان از ساقی‌نامه به رسیدن پیری و سپری شدن عمر خویش اشاره می‌کند، اما هیچ‌گاه روحیه قوی و پرشور خود را از دست نمی‌دهد:

بیاساقی از سربینه خواب را / می ناب ده عاشق ناب را/617

روشن می‌کند که با وجود پیری، هنوز با قدرت قریحه و تنوع افکارش می‌تواند به آرایش بزم عاشقانه و ترسیم محفل عارفانه و بیان اندیشه‌های زاهدانه خویش پردازد و این همان تنوعی است که در سراسر پنج‌گنج نظامی، خصوصاً در ساقی‌نامه‌های او جریان دارد:

سخن چون گرفت استقامت به من	قیامت کند تا قیامت به من/618
کسی را که در گریه آرم چو آب	بخندانمش باز چون آفتاب/619
توانم در زهد بر دوختن	به بزم آمدن مجلس افروختن/619
ولیکن درخت من از گوشه رست	زجا گر بجنید شود بیخ سست/619

چهله چهل گشت و خلوت هزار به بزم آمدن دور باشد زکار/619
نشینم چو سیمرغ در گوشه‌ای دهم گوش را از دهن توشه‌ای/619

شاهد مدعای فوق، در ذیل دیگر ابیات ساقی‌نامه نیز وجود دارد که پس از بیان بی‌وفایی دنیا و اعلام پایان دوران جوانی و چله‌نشینی‌های مرتاضانه‌اش، دوباره طوطی طبعش یاد هندوستان می‌کند و باغبان و ساقی را فرا می‌خواند.

بیا ساقی از خُمّ دهقان پیر می در قدح ریز چون شهد شیر/630
بیا باغبان خرمی ساز کن گل آمد در باغ را باز کن/630
نظامی به باغ آمد از شهر بند بیارای بستان به چینی پرند/630
در آن بزمه خسروانی خرام در افکن می خسروانی به جام/631

و بلافاصله سخن را به مقوله ناپایداری جهان می‌کشاند و می‌گوید:

به یاد حریفان غربت گرای کز ایشان نبینم یکی را به جای/631
چو دوران ما هم نماند بسی خورد نیز بر یاد ما هر کسی/631

و بار دیگر نیز به همین ترتیب در ذیل دو بیت از ساقی‌نامه خویش، هوس گل‌گشت باغ و صحرا می‌کند و می‌گوید:

بیا ساقی از می مرا مست کن چو می در دهی نقل در دست کن
از آن می که دل را بدو خوش کنم به دوزخ درش طلق آتش کنم/654
زمستان برون رفت و آمد بهار برآورد سبزه سر از جویبار/654
دگر باره سرسبز شد خاک خشک بنفشه برآمیخت عنبر به مشک/654
گشادم من از قفل گنجینه بند به صحرا علم برکشیدم بلند/654

و باز هم با فرودی زیبا از اوج شادی و عشرت، به هشدار در مورد روزگار نیرنگ‌باز می‌پردازد و چنین می‌سراید:

زمانه چو عاجز نوازی کند به تند اژدها مور یازی کند/656
در این آسیا دانه بینی بسی به نوبت در آس افکند هر کسی/656

نظامی آخرین ابیات ساقی‌نامه خود را این‌گونه می‌سراید:

بیا ساقی آن باده بردار زود که بی باده شادی نشاید نمود/829
به یک جرعه زان باده یاریم ده زچنگ اجل رستگاریم ده/829

و در ذیل این دو بیت، یکی از زیباترین و عمیق‌ترین توصیه‌های حکمت‌آمیز خود را بیان می‌کند و آگاهی و دانش را که جوهر وجود آدمی و وجه تمایز او از دیگر موجودات است، به عنوان حاصل عمر و رمز سعادت دنیا می‌شمارد و می‌گوید:

جهان آن کسی راست کاندَر جهان شود آگه از کار کارآگهان/829

نتیجه‌گیری

حکیم نظامی را مبتکر سرودن ساقی‌نامه می‌دانند که در دو منظومه لیلی و مجنون و شرف‌نامه، به نظم ساقی‌نامه‌های گران‌سنگ و هنرمندانه پرداخته است. کاربرد اصطلاحات رمزگونه و عارفانه و در پرده سخن گفتن، از مختصات ساقی‌نامه‌های اوست. در مضامین و مفاهیم ساقی‌نامه حکیم گنجه، که متأثر از شاهنامه فردوسی و غزلیات سنایی است، نوآوری در واژگان و ترکیبات و اصطلاحاتی تازه مشاهده می‌شود که در شعرهای شاعران پیشین سابقه نداشته است.

سیر تحول فکری و تطور اندیشه نظامی در ساقی‌نامه‌هایش، حاصل احساسات عاشقانه و عروج عارفانه و باورهای زاهدانه اوست.

وی در آرایش محافل عیش و طرب، تصویرگری بی‌نظیر و در عروج به عالم معنی و شهود عارفانه، سالکی واصل و بر منبر وعظ و اندرز، پارسایی مشفق است.

وجود بسامدهای فراوان صوفیانه و زاهدانه در برخی واژگان و اصطلاحات و ترکیبات ساقی‌نامه او، مانند: ساقی، می، باده، غم، روشنی، حلال و حرام، بهشت و دوزخ و ... حاکی از تنوع افکار و اندیشه‌های اوست. نظامی هم‌چون انسان‌های دیگر، متأثر از شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خوشی‌ها و ناخوشی‌های روزگار خویش بود و در مراحل مختلف سنی و اندوخته علمی و تجربی، برای بیان احساسات عاطفی، ترسیم تصاویر هنرمندانه، بیان حقایق عارفانه و توصیه‌های اخلاقی خویش از واژگان و مفاهیم و ترکیباتی خاص استفاده کرده است که متنوع و نو بنظر می‌رسد، اما وجود معانی و اندیشه‌های به ظاهر متضاد و یا متناقض در ساقی‌نامه نظامی، به معنی تغییر در اصول اندیشه و باورها و عدول او از آرا و نظریات اعتقادی نیست.

او مانند نوازنده‌ای هنرمند است، که در دستگاهی از موسیقی، تمامی مایه‌ها و گوشه‌های آن‌را، در عین تنوع و با فراز و فرودهای دل‌نشین، به سمع شنونده می‌رساند، بدون این‌که از دستگاه اصلی خارج شود؛ بل که با سرانگشتان سحرانگیزش، می‌تواند از تلفیق تمامی دستگاه‌ها، اعم از نشاط‌آور و غم‌انگیز، پیامی واحد به شنونده القا نماید و آن پیام عشق‌ورزی به حقیقت مطلق و خبررسانی از شهر نیکان و مدینه فاضله است.

فهرست منابع

1. قرآن کریم.
2. پیرگنجه، در جست‌وجوی ناکجاآباد، زرین‌کوب، عبدالحسین، چاپ ششم، انتشارات سخن، 1383.

3. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، تلخیص سیدمحمد ترابی، جلد اول، چاپ دهم، انتشارات فردوس، 1387.
4. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، تلخیص سیدمحمد ترابی، جلد دوم، چاپ بیستم، انتشارات فردوس، 1389.
5. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، تلخیص سیدمحمد ترابی، چاپ هفتم، انتشارات فردوس، 1389.
6. تحول شعر فارسی، مؤتمن، زین‌العابدین، کتاب‌فروشی حافظ و مرتضوی، چاپ شرق، 1339.
7. تذکره می‌خانه، فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی، مصحح احمد گلچین معانی، چاپ هفتم، انتشارات اقبال، 1390.
8. دیوان حکیم سنایی غزنوی، مقدمه بدیع‌الزمان فروزان‌فر، به‌اهتمام پرویز بابایی، چاپ سوم، انتشارات نگاه، 1388.
9. سبک‌شناسی شعر، شمیسا، سیروس، چاپ سوم، انتشارات فردوس، 1376.
10. سیری در شعر فارسی، زرین‌کوب، عبدالحسین، چاپ چهارم، انتشارات سخن، 1384.
11. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، سیدجعفر، چاپ نهم، انتشارات طهوری، 1389.
12. فرهنگ لغت - معین، محمدی.
13. کلیات نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، به‌اهتمام پرویز بابایی، چاپ اول، انتشارات نگاه، 1388.
14. گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، مقدمه و تصحیح صمد موحد، چاپ اول، انتشارات طهوری، 1368.
15. گنجینه حکمت در آثار نظامی، ثروت، منصور، با راه‌نمایی سیدحسن سادات ناصری، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، 1378.
16. لغت‌نامه - دهخدا، علی‌اکبر.